

تطبیق ارزش های انسانی از منظر مثنوی معنوی و قرآن^۱

اعظم امیری^۱، سید علی آل یاسین^۲، لیلا امیری^۳

^۱ دانشجوی دکتری، گروه روانشناسی تربیتی، واحد خمین، دانشگاه آزاد اسلامی، ایران

^۲ استاد یارو عضو هیات علمی، واحد خمین، دانشگاه آزاد اسلامی، ایران.

^۳ دانشجوی دکتری، گروه ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، ایران

چکیده

این مقاله به شیوه مطالعه کتابخانه ای به بررسی تطبیقی ارزش های انسانی از منظر مثنوی معنوی و قرآن نگارش شده است. هدف پرداختن جایگاه انسان در زمینه های برتری و خلیفه بودن او، امانت دار الهی بودن، دارای کرامت ذاتی، موجودی الهام شده به خیر و شر، دارای نفس مطمئنه و لوازمه، موجودی که با یاد خدا آرام میگیرد، مسخر زمین و آسمان و موجودی که قادر است به کمال برسد است، می باشد، تا انسان بتواند همواره، جایگاه خویش را در هستی نیک بیابد. مولانا در مثنوی برای پرداختن به وی های انسان و نشان دادن جایگاه واقعی وی به کرات آیات قرآن را مورد استشهاد و استمداد قرار داده و انسان را دارای مقامی رفیع می داند که جای در ملکوت اعلاء دارد اما ممکن است در اثر دل بستگی به متعلقات دنیا و خواهش های نفسانی از مقام والای خود عدول کند.

واژه های کلیدی: ارزش انسان، قرآن، مثنوی معنوی.

^۱ داوری و گزینش توسط کنگره بین المللی زبان و ادبیات مشهد

مقدمه

خداوند سبحان که در قرآن متجلی شده است کلام خود را با تعبیر "نورا مبینا"^۲ و "تبیانا لکل شیء"^۳ معرفی میکند. ممکن نیست چیزی هم نور باشد و هم نقاط مبهم و تاریک داشته باشد. بنابراین هیچ مطلبی مبهمی در قرآن نیست تا قرآن را به کمک غیر آن بشناسیم بلکه قرآن را باید به خود قرآن شناخت.

هدف شناخت آیات قرآن توسط مثنوی نیست بلکه همانگونه که علامه طباطبایی (قدس سره) فرموده اند: باید قرآن را با خود قرآن تفسیر کرد و علوم فکری و اندیشه های بشری را به گونه ای در نظر نگرفت که وسیله ای برای رفع ابهام از آیات الهی به شمار آید. ایشان شیوه تفسیری خود را بنا بر تصریح آیات الهی که فرمود "انزل فیہ القرآن هدی للناس و بینات من الہدی و الفرقان"^۴ بر این پایه استوار کرد که قرآن نفس هدایت است.

هر قدر انسان در اقیانوس بی کران قرآن بیشتر شناور و به اعماق آن برای استخراج گوهر های برنامه های سعادت بخش، فروتر رود، عظمت این کتاب آسمانی و شمول و جامعیت آن بیشتر آشکار میشود. از این رو دو منبع اصلی بیرونی تشکیل دهنده نظام فکری مولانا کلام الله مجید و نهج البلاغه است و آن چه مثنوی مولانا از قرآن می بیند ظاهر و صورت و حروف نیست بلکه باطن و جان و درون آن است و حکمتی است که با تعلیم و تعلم کتاب خدا بدست آمده است.

بنابراین اگر مثنوی را به عنوان تفسیری معرفی کنیم که با شیوه و فضای خاص عرفانی به فهم و تفسیر و تبیین قرآن پرداخته است خلاف واقع نخواهد بود^۵

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس (۳۱۲۸/۵)

تعریف انسان

انسان، این پیچیده ترین و اسرار آمیزترین موجود عالم، پیوسته توجّه و کنجکاوی و اعجاب حکیمان متفکر و عارفان صاحب دل را به خود کشیده است. همگی به این عالم کبیر به دیده شگفتی و حیرت نگرسته اند و کوشیده اند سَرّی از اسرار آن را دریابند و به معنی آفرینش و معماری خلقت آگاه شوند

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده که می فرماید:

سَمِيَ الْإِنْسَانُ إِنْسَانًا لِأَنَّهُ يَنْسَى ، و قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلِ فَنَسَىٰ»

انسان ، انسان نامیده شده، چون فراموش می کند . و خداوند عز و جل فرموده است: «پیش تر ، با آدم عهد بستیم، و او فراموش کرد. از ابن عباس نقل است: انسان نامیده شدن انسان، از این روست که عهدی داشته و فراموش کرده است. و از ابو منصور ، نقل است: اگر اصل انسان، انسیان باشد، از فعلان و از ماده «نسیان» مشتق شده و گفته ابن عباس ، دلیل محکمی برای آن است.^۶

بنا بر آیات قرآن کریم، انسان موجودی است دوبعدی. از یک سو ریشه در خاک دارد که همان جنبه مادی اوست و از سوی دیگر رو به بارگاه اعلی و ربوبی دارد که جنبه باطنی یا بُعد معنوی انسان است یا به بیان دیگر، بُعد ملکوتی آدمی . میان این دو جنبه وجودی انسان ، همواره کشمکش هست.

اگر زبان انسان نبود او جز حیوان مهمل و شکل ترسیم شده ای بیش نبود. پس انسان به واسطه ی ایمان به مبدأ، نیروی سخن گفتن و علم و معرفت شبیه به فرشته و از جهت نیروی خوردن، میل به عمل جنسی و خوابیدن مانند حیوان است. هرگاه

۱ سوره نسا ایة ۱۷۴

۲ سوره نحل ایة ۸۹

۳ بقره ایة ۱۸۵

۴ سرّ نی ج ۱ ص ۳۴۱

۵ انسان شناسی از منظر قرآن و حدیث ص ۱۵

مسیر و شاخص عمل انسان به سویی میل کند که کشش بیشتری به آن طرف داشته باشد، به همان صنف شباهت پیدا خواهد کرد. و خداوند می فرماید: « وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ^۶ » ما راه خیر و شر را به او نشان داده ایم .
با این حال می توان گفت: بدترین چیز برای انسان که برترین خلاق و دارای جمیع کمالات است این که غرق در نعمت الهی باشد ولی عارف به حق اش نباشد. در صورتی که خداوند آسمان ها و زمین را مسخر و رام او قرار داد. و نعمت های ظاهری و باطنی خود را بر تمامی انسان ها ارزانی داد.

مولانا به انسان از منظر های گوناگون نگاه میکند . در جایی انسان را حیوانی متفکر می خواند که این نوعی تداعی از همان معانی دیرینه فلسفی گرفته شده است (نبوی، ۱۳۸۹). آنجا که مولانا می گوید:

ای برادر تو همان اندیشه ای
ما بقی خود استخوان و ریشه ای (۲۷۸/۲)

اما مولانا برتر از این تعریف در جای دیگری از مثنوی انسان را به دیده تعبیر می کند و هرکس که دیدی ندارد در این تعبیر مولانا جایی ندارد و به او انسان اطلاق نمی شود(همان منبع).

آدمی دیدست و باقی گوشت پوست
هرچه چشمش دیده است آن چیز اوست (۸۱۲/۶)

در اینکه مولانا می گوید انسان دید است و در جای دیگر هم می گوید که عالم مبتنی بر نگاه انسان است، شاید غرض این باشد که اصل انسان است و آن چه که او می بیند. بیرون از دیده انسان هرچه که باشد به نوعی از حقیقت و از متن و بطن بیرون است و هرچه که از آن ها دور شویم، ما را از اصل و حقیقت دور می کند(همان منبع).

در جای دیگر مولانا ظاهر و باطن انسان را با ظاهر و باطن قرآن می سنجد می خواهد بیان کند که ممکن است برداشت ما از ظاهر فردی چیزی باشد اما ادراک باطنی انسان مانند باطن قرآن ناشناخته است و محتاج یک مفسر و در مراتب بالاتر محتاج فردی است که بتواند این وجود را تأویل کند. مولانا انسان را به نوعی با قرآن انطباق می دهد و برایش ظاهر و باطن قائل است:

تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین
دیو آدم را نبیند غیر طین

ظاهر قرآن چو شخص آدمیست
که نقوشش ظاهر و جانش خفیست

در جای دیگر انسانی که در ظاهر ، عالم صغری است را عالم اکبر می خواند:

پس به صورت عالم اصغر تویی
پس به معنی عالم اکبر تویی (۴/۵۲۱)

انسان مرکب از دو جزء است ملکی و حیوانی که می تواند با پرداختن به جزء ، آن را در خود تقویت کند . اگر به بعد ملکوتی خود بپردازد جایگاهی رفیع تر از ملائک و اگر درگیر نفس اماره و شهوات خود شود به جایگاهی پست تر از چهار پایان می رسد(اولئک کالأنعام بل هم أضل^۷) بنابراین مولوی بر این اعتقاد است که جنبه هدایت و ضلالت در وجود انسان است

این سوّم هست آدمیزاد و بشر
از فرشته نیمی و نیمی ز خر

نیم خر خود مایل سُفلی بود
نیم دیگر مایل عُلوی بود

تا کدامین غالب آید در نبرد
زین دو گانه تا کدامین بُرد نَرَد(۴/ ۱۵۰۲)

آدمی کو می ننگجد در جهان
در ستر خاری همی گردد نهران (۴۵۴/۱)

مولوی بر این نظر است ان گونه نیست که خداوند هدایت را بر بعضی و کفر را برخی دیگر نوشته باشد بلکه انسان با استفاده از نیروی اختیار زمینه ایمان و کفر را در وجود خود می پروراند .

کاندر این یک شخص هر دو فعل هست
گاه ماهی باشد او و گاه شست

نیم او مومن بود نیمیش گُبر
نیم او حرص آوری نیمیش صَبْر (۶۰۴/۲-۶۰۵)

زان که نیم او ز عیبستان بده ست
و آن دگر نیمش ز غیبستان بده ست (۳۰۳۵/۲)

^۶سوره بلد آیه ۱۰

۷اعراف آیه ۱۷۹

میل جان سوی ترقی و شرف
 پس به صورت آدمی فرع جهان
 در جهان دو بانگ مخالف طنین افکنده است بانگ هدایت خاص، پرهیزگاران را جانب حق می کشاند و بانگ اضلال، گمراهان را به حیات مادی سرگرم میکنند.

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ^۹
 از جهان دو بانگ می آید به ضد
 آن یکی بانگش نُشور اتقیا
 در جهان هر چیز چیزی می کشد
 ای خُنک آن کوزِ اوّل آن شنید
 آن یکی چون نیست با اختیار یار
 لاجرم شد پهلوی قُجّار جار(۱۶۲۲/۴.....)

ما كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنفُسَكُمْ^{۱۰}. "یطان تنها دعوت به بدی میکند و نیکی را زشت جلوه میدهد اما نمی تواند کسی را اجبار کند به گمراهی"

نیک را چون بد کنم یزدان نیم
 خوب را من زشت سازم، رب نه ام
 زشت را و خوب را آینه ام(۸۷/۲-۲۶۸۶)

پس سبب گمراهی انسان ها نادانی و عصبیت جاهلانه آن هاست نه این که فطرت ان ها.
 کور نشناسد نه از بی چشمی است بلکه این زان است کز جهل است مست (۲۳۶۶/۲)

در اشعار مولانا با درجه ی از انسانیت رو برو می شویم که بعد حیوانی را کنار گذاشته و انسان را موجودی با اندیشه و آزادی عمل می داند و جایگاه تجلی اسرار و رموز الهی را دل می داند و اینجا دیگر عقل و اندیشه از درک رموز و حقایق هستی عاجز مانده و تنها انسان از راه کشف و شهود میتواند پی به اسرار آفرینش ببرد.

مولوی انسان را ترکیبی از عقل و عشق می داند. خداوند در روز ازل نوری را در کالبد آدمی از خود دمیده است که انسان زمانی که پا به عرصه حیات گذاشت و دچار وسوسه های نفسانی شد، آن نور را گم نموده است و عقل نمی تواند به تنهایی در مقابل نفس ایستادگی کند و دل را از جهل و گمراهی آزاد سازد و اینجاست که عشق وارد عرصه می شود و دل را از پلید یها پاک میکند و مقدمات کمال انسان را فراهم می سازد.

این بدن مانند آن شیر علم
 فکر کان از مشرق آید آن صباست
 فکر می جنباند او را دم به دم
 وانک از مغرب، دُبور با وَبَاسْت(۵۵/۴-۳۰۵۴)

آبِ جُو سِرگین نَتَانَد پاک کرد
 جهلِ نَفْسش را تَرُوبد عِلْمِ مَرَد (۳۲۲۱/۱)

علم موجب روشنایی است، نه پاکی نفس از آلودگی ها.

مولانا عقل را یک نیروی محافظه کارانه و عشق را یک نیروی انقلابی معرفی می کند.

هست عاقل، هر زمانی در غم پیدا شدن
 هست عاشق، هر زمانی بیخود شیدا شدن
 عاقلان، از غرقه گشتن بر گریز و بر حذر
 عاشقان راه، کار و پیشه، غرقه ی دریا شدن
 عاقلان را راحت از راحت رسانیدن بود
 عاشقان را ننگ باشد، بند راحت ها شدن!^{۱۱}

مولانا محور تحرکات انسان به کمال رسیده را عشق به حق میداند زیرا هر نوع فعالیتی اگر در مسیر عشق نباشد در واقع بیهوده است

هر چه جز عشق خدای احسن است
 گر شکر خواری ست، آن جان کندن است (۳۶۸۶/۱)

۸ بقره آیه ۲۵۶

۹ سوره ابراهیم آیه ۲۱

۱۰ دیوان شمس / غزل ۱۹۵۷

پی بردن به نظام فکری مولانا، اولین گام در شناخت دیدگاه او نسبت به عشق است. وی با یک تجربه ی عاشقانه و در ملاقات با شمس، گام به گام وارد وادی عشق، میشود.

ای آنکه شنیدی سخن عشق، بین عشق کو حالت بشنیده و کو حالت دیده^{۱۲}
حرکت عاشقانه در مسیر کمال، از محوری ترین اندیشه های مولانا است. بدون تردید مهم ترین عشقی که مولانا از آن سخن می گوید، عشق انسان به خدا و نیز عشق انسان به اولیای خدا، مانند شمس تبریزی، است

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طبیب جمله علت های ما

ای دوا ی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد (۲۲/۱)

مولانا عشق را به دریایی عمیق، دریای عدم که عقل را به آن وادی راه نمی دهند توصیف می کند.

در ننگد عشق در گفت و شنید عشق دریایی است، قعرش ناپدید (۲۷۳۱/۵)

پس چه باشد عشق؟ دریای عدم در شکسته عقل را آنجا قدم (۴۷۲۲/۳)

به نظر مولوی، باید در آغاز کار، با تکلف و رنج فراوان، پیش رفت تا شیرینی عشق را بتوان چشید.

یک دو گامی رو، تکلف ساز خوش! عشق گیرد گوش تو، آن گاه کش (۲۵۱۵/۵)

انسان در هر حالتی که باشد و به هر صفتی که متصف شود از خدا و صفات پاک او جدا نتواند بود و هر چه آثار وجود در ممکنات پدید آید فیض حق تعالی است و بنده ان دارد که خدا بدو بخشد پس انسان در حد ذات خود هیچ ندارد و منشا و مبدا هیچ صفت و فعلی نیست.

گر به جهل آییم آن زندان اوست و ر به علم آییم آن ایوان اوست

و ر به خواب آییم مستان وی ایم و ر به بیداری به دستان وی ایم

و ر بگرییم ابر پر زرق وی ایم و ر بخندیم آن زمان برق وی ایم

و ر به خشم و جنگ عکس قهر اوست و ر بصلح و عذر عکس مهر اوست

ما که ایم اندر جهان پیچ پیچ چون الف او خود چه دارد هیچ هیچ (۱۵۱۰/۱....)

مولوی بر آن است که انسان نباید خود را محدود به عالم اسباب کند بلکه باید به تقدیر حق که ورای همه ی اسباب و علت هاست، توجه کند:

نیست از اسباب تصریف خداست نیست ها را قابلیت از کجاست (۱۵۴۱/۵)

همه این ها نشانه آن است که خداوند تعالی در واقع قدرت بی حد و بی چون خود را به نمایش می گذارد همان طوری که در کلام نورانی خود می فرماید " اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ"^{۱۳} و " إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ"^{۱۴}

چه بسا کاری صورت میگیرد که با نظام سببیت همخوانی ندارد و با نظام علت و معلولی این جهان سازگار نیست.

با سَبَبِها از مُسَبَّبِ غافلی سوی این رُو پُوش ها زان مایلی (۳۱۵۴/۳)

بنده سالک و عارف به درجه ای می رسد که دیگر بدنبال سبب ها نمی گردد و تمام پرده ها از افق دیدش کنار میروند و هر چه را که در عالم تکوین میبیند فارغ از علت و قید است و فقط نتیجه را لطف و احسان حق میداند

در نظام فکری مولانا علت و معلولی یک حقیقت نفس الامری نیست بلکه زاییده خیال آدمی است که از نتیجه بعضی از رویدادها در ذهن منعکس میشود:

از مسبب میرسد هر خیر و شر نیست اسباب و وسایط را اثر

جز خیالی منعقد بر شاه راه تا بماند دُورُ غفلت چند گاه (۱۵۵۴-۵۵/۵)
 خیال پنداشتنِ عِلَّتِ از جانب مولوی شاید بدین دلیل باشد که دنیا را خوابی بیش نمی داند: " أَلَدُّنْيَا كَخُلْمٍ أَلْنَائِمِ " ۱۵
 به اندازه رهایی انسان از عالم حس ، مرتبه ی ادراکش فراتر می‌رود و بصیرت پیدا میکند و روزنی از اسرار حقایق به روی او
 گشوده میشود

چون ز حس بیرون نیاید آدمی باشد از تصویر غیبیِ اَعجمی (۱۰۲۸/۳)
 آزادی روح از علایق دنیوی زندگی تازه ای وجود می آورد که در آن روح بالاتر از بحث علت و معلول سیر میکند و آن گاه امور
 کائنات را جدا جدا نگاه میکند تا اینکه در آن ها رابطه علت و معلولی بجوید و این جا وادی عشق است که سالک قدم گذارده
 و خداگونه شده، خدا را به صفت علت اولی نمیشناسد . به عشق بقا میدهد و جهان را عاشقانه تفسیر میکند.

پوزبند وسوسه عشق است و بس ورنه کی وسواس را بسته است کس
 عشق بُرده بحث را ای جان و بس گو ز گفت و گو شود فریاد رس (۳۲۳۰-۳۱/۵)
 وقتی شعله های آتش از درون آدمی زبانه کشید ، سالک به تدبیر و تفکر نمی پردازد و به وادی حیرت رهنمون میگردد و خود
 را از یاد میبرد و غرق و مست خدا می گردد.

گه چنین بنماید و گه ضدّ این جز که حیرانی نباشد کار دین
 نی چنان حیران که پشتش سوی اوست بل چنان حیران و غرق و مست دوست (۳۱۲-۱۳/۱)
 عشق دیوانه ست و ما دیوانه دیوانه ایم نفس اماره ست و ما اماره ی اماره ایم (دیوان شمش/غزل ۱۵۹۴)
 نعره ها و فریاد های مستانه و شور و غوغا های عاشقانه که از وی سر میزند حاکی از غلبه ی حال و قوت سکر عشق و حالت
 بی قراری و بی خودی اوست :

غرق عشقیّ آم که غرق است اندر این عشق های اولین و آخرین (۱۷۴۵/۱)
 ویژگی های انسان که بر شمرده می شود تا همواره ، جایگاه خویش را در هستی نیک بیابد :
 ۱- انسان موجودی برتر از فرشتگان و خلیفه خدا بر زمین

انسان با آموختن علم اسماء توسط خداوند توانست تا آسمان هفتم را با نور خود روشن سازد یعنی به اسرار بالا پی ببرد پس
 آموختن علم اسماء سبب برتری انسان شد.

چشم آدم چون به نور پاک دید جان و سَرِ نام ها گشتن پدید
 چون مَلْک ، انوار حق در وی نیافت در سجود افتاد و در خدمت شتافت (۱۲۵۰-۴۹ /۱)
 وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ
 نُقَدِّسُ لَكَ ۱۶ «و آن گاه بر آدمیان نعمت ارزانی شد که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار خواهم داد.
 فرشتگان چون می دانستند که موجودی که در زمین زندگی می کند روی به تبهکاری می آورد، گفتند: آیا در زمین کسانی را
 می گماری که در آن فساد می کنند و خون ها می ریزند، در حالی که ما همراه با ستایش تو، تو را تسبیح می گوئیم و تقدیس
 می کنیم ؟ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ : گفت: من چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.

مَرْمَلَاتِك را نمودی سَرِ خویش کین چنین نوشی همی ارزد به نیش
 عرضه کردی نور آدم را عیان بر ملائک گشت مشکل ها بیان (۲۳ /۲ - ۱۸۲۴)
 (این یک پاسخ اجمالی است) سپس علم اسماء را یکجا به آدم تعلیم داد. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر
 راست می گوئید اسامی اینها را به من خبر دهید.

گفت وَاللَّهِ عَالِمُ السِّرِّ الْخَفِيِّ کآفرید از خاک آدم را صفی

۱۴-احادیث مثنوی، صص ۸۱ و ۱۴۱

۱۵ بقره، آیه ۳۱

در سه گز قالب که دادش وانمود
تا آبد هر چه بُود از پیش پیش
تا ملک بی خود شد از تدریس او
قدس دیگر یافت از تقدیس او (۱ / ۵۰-۲۶۴۷)

هر چه در الواح و در ارواح بود
درس کرد از عِلْمِ الْأَسْمَاءِ خویشت
روح انسان کامل ظهور کرد فرشتگان با وجود مقام تجریدی که داشتند در قیاس با انسان جسدی بیش محسوب نمی شدند .
عبدالطیف میگوید "جان نو عبارت است از حضرت آدم که مسجود ملائک شد"^{۱۷}
آن ملائک جمله عقل و جان بدند جان نو آمد که جسم آن بدند (۱۵۳/۱)

به هر حال، انسان به سبب همین ویژگی‌های استثنایی، در مقام برتری قرار دارد، هر چند جنیان از جمله ابلیس پیش از انسان خلق شده و در مقام برتری قرار داشتند:

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ^{۱۸} «خداوند به او گفت: آن گاه که به تو فرمان دادم برای آدم سجده کنی، چه چیز مانع شد و تو را واداشت که سجده نکنی؟ گفت: من از او برترم، مرا از آتشی آفریدی و او را از گلی پدید آوردی»

زادمی که بود بی مثل و ندید دیده ابلیس جز طینی ندید (۲۷۵۹/۳)
دید طینِ آدمُ دینش ندید این جهان دید آن جهان بینش ندید (۱۶۱۶/۴)

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ^{۱۹} «آنگاه به فرشتگان فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند همگان سجده کردند جز شیطان که از کافران شد. این نشان میدهد آدم گل سر سبد خلقت است و اگر غیر از این بود مورد تکریم قرار نمی گرفت و دلیل هم همان آگاهی بر اسرار جهان آفرینش بود»
یک نشانِ آدم ، آن بود از ازل که ملائک سر نهندش از محل
یک نشان دیگر آنکه آن پلیس نهندش سر که منم شاه و رئیس (۲ / ۱۸-۲۱۱۹)

۲ - انسان برخوردار از فطرتی خدا آشنا

و فطرتی خدا آشنا دارد؛ به خدای خویش در عمق وجدان خویش آگاهی دارد.
هر دمی از وی همی آید الست جوهر و أعراض می گردند هست
گر نمی آید بلی زیشان ، ولی آمدنشان از عدم باشد بلی (۱ / ۱۴-۲۱۱۵)

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ^{۲۰} «هنوز که فرزندان آدم در پشت پدران خویش بوده (و هستند و خواهند بود) خداوند (با زبان آفرینش) آنها را بر وجود خویش گواه گرفت و آنها گواهی دادند»

روح آن کس گُو به هنگام آلت دید ربّ خویش و شد بی خویش ، مست (۱۶۶۸/۲)
فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ^{۲۱}
«چهره‌ی خود را به سوی دین نگاه‌دار، همان که سرشت خدایی است و همه‌ی مردم را بر آن سرشته است»
همچنان که ذوق آن بانگ آلت در دل هر مومنی تا حشر هست (۲۳۴۴/۳)
ما درین دهلیز قاضی قضا بهر دعوی الستیم و بلی
که بلی گفتیم و آن را زامتحان فعل و قول ما شهودست و بیان (۵ / ۷۴-۱۷۵)

۱۶ لطائف المعنوی ، دفتر ششم ص ۲۴۹

۱۷ اعراف آیه ۱۲

۱۸ بقره آیه ۳۴

۱۹ اعراف آیه ۱۷۲

۲۰ روم آیه ۴۳

از نظر مولانا مردان خدا حتی در عالم الست پروردگار را ملاقات کرده اند و در دوران زندگی در طبیعت در پی نشانه های او می گردند مثل کسی که محبوبش در خواب به او وعده ملاقات داده و نشانه هایی را برای این ملاقات به او تعلیم می کند:

آن شود شاد از نشان گوید شاه چون ندید او را نباشد انتباه

۳ - موجودی آزاد، مستقل، انتخاب گر و امانت دار خداوند در زمین

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا^{۲۱} إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا^{۲۲}

«ما انسان را از نطفه ای مرکب و ممزوج آفریدیم تا او را مورد آزمایش قرار دهیم، پس او را شنوا و بینا قرار دادیم، همانا راه را به او نمودیم، او خود یا سپاسگزار است و یا کافر نعمت (یا راه راست را که نمودیم خواهد رفت و به سعادت خواهد رسید و یا کفران نعمت کرده، منحرف می گردد)»

انسان مولوی در رفتار خود، دارای اختیار است؛ اما وی تلاش می کند تا نشان دهد حوزه این اختیار در کجاست. مولانا تردید کردن آدمیان در انجام کارها دلیل مختار بودن آنهاست :

این که گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم (۳۰۲۴/۵)

در تردّد مانده ایم اندر دو کار این تردّد کی بود بی اختیار

این کنم یا آن کنم او کی گود که دو دست و پای او بسته بود (۹/۶-۴۰۸)

الغیث ای تو غیث المستغیث زین دو شاخه اختیارات خبیث (۲۰۰/۶)

کای خداوند کریم بردبار ده امانم زین دو شاخه اختیار (۲۰۳/۶)

در کلام حضرت مولانا در مقابل همه ی مواردی که او از اختیاری می گوید مواردی هست که او خود را مجبور می یابد اما این جبر، جبری ستوده است. عارف عاشق خویش را در برابر یار، بی اختیار می یابد و چنین می گوید :

لفظ جبرم عشق را بی صبر کرد و آن که عاشق نیست حبس جبر کرد

این معیت با حق است و جبر نیست این تجلی مه است این ابر نیست

ور بود این جبر، جبر عامه نیست جبر آن آتاهای خودکامه نیست (۱/۱۴۶۳-۱۴۶۵)

اشاره می کند به قسمتی از آیه ی ۱۷ سوره انفال که : « ما رَمَيْتْ اذْ رَمَيْتْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى » (ای پیامبر! هنگامی که [ریگ ها یا تیرها] را انداختی تو نینداختی بلکه خدا انداخت)

گر بپرانیم تیر، آن بی زماست ما کمان و تیراندازش خداست

این نه جبر، این معنی جبار نیست ذکر جباری برای زاری است (۶۲۱/۱)

می گوید این جبر نیست بلکه معنای « جبار بودن خداوند است ».

تا ما انسان ها متوجه عجز و ناتوانی خود در برابر خداوند شویم و نفوذ خواست و اراده او را در امور درک کنیم.

زاری ما شد دلیل اضطرار خجلت ما شد دلیل اختیار (۶۲۲/۱)

گر نبودی اختیار این شرم چیست و این دریغ و خجلت و آزرم چیست (۶۱۹/۱)

انسان امانتدار خداست، رسالت و مسئولیت دارد، از او خواسته شده است با کار و ابتکار خود زمین را آباد سازد :

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا^{۲۳}

«همانا امانت خویش را بر آسمان و زمین و کوهها عرضه کردیم، همه از پذیرش آن امتناع ورزیدند و از قبول آن ترسیدند، اما

انسان بار امانت را به دوش کشید و آن را پذیرفت. همانا او ستمگر و نادان بود»

قطره دل را یکی گوهر فتاد کان به دریاها و گردون ها نهاد (۱۰۲۰/۱)

خود زبیم این دم بی منتها باز خوان قایبین ان یحملنها

۲۱ انسان آیه ۲ و ۳

۲۲ احزاب آیه ۷۲

وَرَنَهُ خُودَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا چُون بُدَى گِرَنَه از بيمش دل گُئ، خون شدی (۱/ ۶۲-۱۹۶۳)
اگر بار تکلیف الهی را بر دوش کشی حق تعالی رفته رفته تو را بر مرکبِ عشق سوار میکند و زان پس تا منزل مقصود عشق تو را می برد. و اگر پذیرنده اوامر الهی باشد مورد قبول درگاه حق قرار میگیرد:

قابل امر و بی قایل شوی وصل جویی بعد از آن واصل شوی (۹۳۷/۱)

بندگی کردن کاری است اختیاری و اکتسابی و از طریق بندگی کردن آدمی سریع تر به مقصد می رسد.

بندگی کن! تا شوی عاشق لعلُ بندگی کسبی است، آید در عمل (۲۷۲۸/۵)

۴- برخوردار از شرافت و کرامت ذاتی و برتر از سایر آفریدگان

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^{۲۴}

«به راستی ما فرزندان آدم را به موهبت عقل و خرد گرمی داشته و آنان را در دریا بر کشتی ها و در خشکی بر مرکب ها سوار نموده و از خوراکی های مطبوع به آنان روزی داده و آنان را بر بسیاری از کسانی که آفریده ایم چنان که باید برتری بخشیده ایم»

گفت اَدْخُلْ فِي عِبَادِي تَلْتَقِي جَنَّةُ مِنْ رُؤْيَتِي يَا مُتَّقِي

عرش با آن نور با پهنای خویش چون بدید آن را، برفت از جای خویش (۶۱/۱-۲۶۶۰)

ولی اکرم شدن انسان به خودش و رفتارهایش بستگی دارد؛ زیرا اگر تقوا پیشه کند و از پلیدی ها و زشتی هایی که عقل و شرع می گوید پرهیز کند، آن زمان است که زندگی کریمانه ای خواهد داشت و در میان آفریده ها به کرامت می رسد، وگرنه انسانی که بی تقوایی پیشه کند، نه تنها کرامتی به دست نمی آورد بلکه از اشرفیت نیز ساقط شده و پست تر از چارپایان می شود:

هر چه بر تو آید از ظلمات و غم آن ز بی باکی و گستاخیست هم (۸۹/۱)

از نظر مولانا وصف عظمت روح یزدانی انسان به قدری خطیر و دقیق است که می فرماید نه من قادرم آن را بیان کنم و نه مستمع تاب شنیدن آن را دارد

أَحْسَنُ التَّقْوِيمِ در وَالْتَيْنِ بخوان کِه گرمی گوهر است ای دوست جان

أَحْسَنُ التَّقْوِيمِ از فُزُونِ گر بگویم قیمت این ممتنع

من بسوزم هم بسوزد مستمع (۱۰۰۷/۶.....)

۵- بهره مند از وجدان اخلاقی و الهام شده به خیر و شر و توانایی درک زشتی ها و زیبایی ها
فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا^{۲۵} «و گنهکاری و تقوایبشگی اش را به آن الهام کرد، به همه اینها سوگند که هر کس نفس خود را به وسیله تقوا رشد داد به سعادت رسید (یعنی بشر بدون اینکه احتیاجی به معلم داشته باشد، راه پاکی و ناپاکی را تشخیص می دهد»

مولانا صدای وجدان را "خروش گردون" می نامد و بر این باور است که انسان باید با خود خلوتی داشته باشد و سپس به ندای درونش گوش فرا دهد و نفس خود را دائماً مورد محاسبه قرار دهد

پنبه و سواس بیرون کن زگوش تا به گوشت آید از گردون خروش (۱۹۶۷/۲)

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ^{۲۶} «قسم به قیامت و قسم به نفس ملامتگر» "لوامه" یعنی بسیار ملامتگر، یعنی این اینقدر پاک و شریف آفریده شده است که اگر خودش مرتکب یک کار زشت بشود خودش خودش را ملامت می کند، خودش یک قاضی پاکی است که حتی علیه خودش قضاوت می کند و علیه خودش رأی می دهد:

تا که در چاه غرور اندر فُتَدِ آنکه از حکمت ملامت پشوند

۲۳ اسرا آیه ۷۰

۲۴ سوره شمس آیه ۹ و ۸

۲۵ سوره قیامت آیه ۱-۲

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ^{۲۷} «و در زمین برای اهل یقین نشانه هایی است و نیز در وجود خودتان؛ آیا نمی بینید؟»

خویش را صافی کن از اوصافِ خویش تا ببینی ذاتِ پاکِ صافِ خویش

معنی آن باشد که بستاند ترا بی نیاز از نقش گرداند ترا

معنی آن نبود که کور و کر کند مرد را بر نقش عاشق تر کند (۳۴۶۶/۱.....)

۶- انسان از سویی دارای نفس مطمئنه و از سوی دیگر، دارای نفس اماره است.

انسان تنها برای مسائل مادی کار نمی کند و یگانه محرک او حوائج مادی زندگی نیست. او احياناً برای هدفها و آرمانهایی بس عالی می جنبد و می جوشد. او ممکن است که از حرکت و تلاش خود جز رضای آفریننده. مطلوبی دیگر نداشته باشد.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ^{۲۸} «خداوند به مردان و زنان با ایمان باغها وعده کرده است که در آنها نهرها جاری است، جاویدان در

آنجا خواهند بود، و هم مسکنهای پاکیزه؛ اما خشنودی خدا از همه‌ی اینها برتر و بالاتر است. آن است رستگاری بزرگ»

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَ ادْخُلِي جَنَّتِي^{۲۹}

«ای نفس آرامش یافته! همانا به سوی پروردگارت باز گرد با خشنودی متقابل: تو از او و او از تو خشنود»

بی حس و بی گوش و بی فکر شوید تا خطابِ اِرجعی را بشنوید (۵۷۱/۱)

طبلِ باز من ندای اِرجعی حق گواه من، به رَغَمِ مَدْعَى (۱۱۷۰/۲)

راجعون گفت و رجوع، این سان بود که گله واگردد و خانه رَوَد (۱۱۱۸/۳)

اِرجعی بشنود نور افتاب سوی اصل خویش باز آمد شتاب (۱۲۶۲/۵)

عقل و ایمان آن قدرت را ندارد که نفس اماره را رام سازد، بلکه در موارد زیادی تسلیم او می شود:

وَ مَا أْبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ^{۳۰} «و افزود: من نفس خود را از گرایش به بدی ها تبرئه نمی کنم، چرا که نفس آدمی بسیار به بدی فرمان می دهد، مگر کسی را که پروردگار من بر او رحم کند، به راستی پروردگار من آمرزنده و مهربان است»

مولانا میفرماید، اگر بخواهی صورت حقیقی نفس را بشناسی، باید قصه دوزخ و هفت در آن را که در قرآن آمده است، بخوانی و بدانی که نفس می تواند از درها و راههای گوناگون تو را بفریبد و نفس مانند اژدهای هفت سر می ماند

صورت نفس ار بجویی، ای پسر! قصه دوزخ بخوان با هفت در

وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ^{۳۱}

و به یقین وعده گاه همه آنان دوزخ است. برای دوزخ هفت طبقه و هفت نوع عذاب است و هر طبقه ای به گروهی از پیروان شیطان اختصاص دارد:

هر نفس مکرری، و در هر مکر زان غرقه صد فرعون با فرعونیان (۸۴/۱- ۷۸۳)

۲۶ ذاریات آیه ۲۰-۲۱

۲۷ توبه آیه ۷۲

۲۸ فجر آیه ۲۷ تا ۳۰

۲۹ یوسف آیه ۵۳

۳۰ حجر آیه ۴۴ و ۴۳

اول آفت موش نفس اماره را از عرصه قلبت دفع کن پس در ذخیره کردن گندم (طاعات و عبادات) بکوش و این نفس متکبر و بت ساز در هر لحظه می تواند مکرها و حيله ها و فریب ها بر سر راه انسان بگذارد:

اول ای جان، دفع شرّ موش کن و آنگهان در جمع گندم، گوش کن (۳۸۰/۱)

بنابراین اگر آدمی شخصیت حقیقی خود را نشناسد نفس اماره اش قوت میگیرد و مانع رسیدن به کمال می شود:

هست تن چون ریسمان بر پای جان می کشاند بر زمینش زاسمان (۲۷۳۵/۶)

سر آغاز پستی هایی که نفس موجد آن محسوب می شود دنیا دوستی و بدنبال آن حسد و حرص و تکبر است:

خود حسد نقصان و عیبی دیگرست بَلْکُ از جمله، کمی ها بدترست (۸۰۵/۲)

این تکبر زهر قاتل دان عیان خُمّ پر زهر است هین کم نوش از آن (۱۹۴۱/۵)

نردبان این جهان ما و منی است عاقبت این نردبان افتادنی است

هر که بالاتر رود ابله تر است استخوان او بتر خواهد شکست (۶۵-۲۷۶۴/۴)

مادر بتها بت نفس شماست ز آن که آن بت مار و این بت اژدهاست (۱/۷۷۶)

آهن و سنگست، نفس و بت شرار آن شرار از آب می گیرد قرار

سنگ و آهن زاب کی ساکن شود آدمی با این دو کی ایمن بود

بت، سیاه آب ست در کوزه نهان نفس مرّ آب سیه را چشمه دان (۷۷۷-۷۹/۱)

خداوند از روی کمال لطف و احسان خود، هر لحظه ما را از دامی می رهند ولی ای خداوند بی نیاز ما دوباره به سوی دام ها میرویم:

می رهانی هر دمی ما را و باز سوی دامی میرویم ای بی نیاز (۳۷۶/۱)

۷- انسان موجودی بی نهایت طلب که جز با یاد خدا با چیز دیگری آرام نمی گیرد

الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ^{۳۲} «باز آمدگان به سوی خدا کسانی اند که به او ایمان آورده اند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد. بدانید که تنها با یاد خدا دل ها آرامش می یابد»

هیچ گنجی بی دد و بی دام نیست جز به خلوتگاه حق، آرام نیست (۱۸۳۶/۲)

فَادْكُرُونِي أَذْکُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ^{۳۳} «پس مرا با عبادت و اطاعت خویش یاد کنید که من نیز شما را با دادن نعمت ها یاد خواهم کرد، و سپاسگزار من باشید و نعمت های مرا ناسپاسی نکنید»

تو بفرمودی که حق را یاد کن زانک حق من نمی گردد کهن (۳۳۲/۳)

تا مُمْتِنًا بِشَنَوَمٍ من نام تو عاشقم بر نام و جان آرام تو (۱۳۵۰/۳)

روح آن کس، گو به هنگام آلت دید ربّ خویش و شد بی خویش و مست (۱۶۶۶/۲)

۸- انسان مسلط بر طبیعت و زمین و آسمان

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^{۳۴}

«اوست آن که همه آنچه را در زمین است برای شما آفرید، وانگهی به آفرینش آسمان پرداخت و آنها را برای شما به صورت هفت آسمان سامان داد، و او به هر چیزی داناست»

وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^{۳۵}

۳۱ رعد آیه ۲۸

۳۲ بقره آیه ۱۵۲

۳۳ بقره آیه ۲۹

۳۴ جائیه آیه ۱۳

«و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است همه را برای شما رام ساخت. اینها از جانب خداست. به راستی در این امور برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی بر یکتایی خدا و تدبیر اوست»

هر چه روید، از پی محتاج رُست تا بیاید طالبی چیزی که جُست
حق تعالی گر سماوات آفرید از برای رفع حاجات آفرید (۴۵۷/۳-۵۸)
أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ^{۳۶}

«ای پیامبر، به مشرکان بگو: آیا ندیده اید که خداوند آنچه را که در آسمان ها و آنچه را که در زمین است به نفع شما رام ساخته و نعمت های آشکار و نهانش را به وفور بر شما ارزانی داشته است؟ با این حال، گروهی از مردم درباره یکتایی خداوند جدال می کنند بی آن که به دانشی برخاسته از دلیل عقلی و یا به هدایت و الهامی از جانب خداوند و یا به کتابی آسمانی که روشنگر است تمسک کنند»

و سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ^{۳۷} «و خورشید و ماه را که پیوسته در حرکتند، برای شما رام ساخته و شب و روز را برای شما مسخّر کرده است»

جمله عالم را مسخر کرده تو کار را با بخت چون زر کرده تو (۶۷۴/۴)

۹- موجودی که می تواند از ماده و مادیات اوج گرفته و به کمال برسد

انسان گر چه از نظر بعد مادی از خاک تیره و یا آب بی مقداری است، ولی از نظر بعد معنوی و روحانی حامل روح الهی است و به خاطر داشتن همین دو بعد، قوس صعودی و نزولی، تکامل و انحطاط او فوق العاده وسیع است.

انسان از جهت جنبه روحانیت در عالم اعلا، وجود و محل و مقامی داشته و از مرتبه اعلا تا مرکز خاک مراحل و منازل پیموده و تنزلاتی نموده است تا آنکه در این عالم طبیعی پا نهاد. وجود او ترکیب از دو اصل یافته یکی جسم که از مادیات و طبیعیات و دیگری روح که از سنخ عالم روحانیین و ملکوتیین است.

قرآن، پس از بیان مراحل آفرینش مُلکی (نطفه، علقه، مَضْغَه و ...)، لحن خود را از خلق به انشا تغییر داده و مرحله جدیدی را که با مراحل پیشین، متفاوت است، یادآور می شود؛ مرحله ای که در آن، سخن از حیات، علم و قدرت انسان است:

و لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ. ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ. ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ^{۳۸}

«و به تحقیق ما انسان را از عصاره ای از گِل آفریدیم. سپس او را نطفه ای در جایگاهی استوار، قرار دادیم. سپس نطفه را علقه ساختیم و علقه را پاره گوشت گردانیدیم. بعد پاره گوشت را استخوان آفریدیم. بعد استخوان ها را [با] گوشت پوشاندیم. سپس او را آفرینش دیگر پدیدار ساختیم. پس آفرین بر خدا که بهترین آفرینندگان است»

پس از آن که این دوره پایان رسید یعنی انسان از مرتبه علوی تنزلاتی نمود تا بمرکز خاک رسید قادر متعال بید قدرت در قوس صعود، وی را از مرتبه بشری بملکی و ملکی بملکوتی و از ملکوتی بلاهوتی و از رتبه عبودیت بربوبیت می رساند و بر اوج رفعت و بزرگواری وی را صدر نشین می گرداند و آخرین مرتبه کمال انسانی و غایت سیر وی معاد و قیامت است.

انسان باید بداند که دست قدرت الهی ما را عبث و بیهوده تربیت نموده، بلکه هدفی بزرگ در نظر داشته که برای انجام دادن وی تمام موجودات را بحرکت آورده تا اینکه انسان در طریق ترقی و تعالی سیر خود را باتمام رساند و به کمال برسد.

۳۵ لقمان آیه ۲۰

۳۶ ابراهیم آیه ۳۳

۳۷ مؤمنون آیه ۱۴ تا ۱۲

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ^{۳۹}.

«و خداست که شما را از خاکی و سپس از نطفه ای آفرید، آن گاه شما را جفت - گروهی را مرد و گروهی را زن - قرار داد و هیچ مادینه ای حمل بر نمی گیرد و وضع حمل نمی کند مگر به علم خدا، و به هیچ سالمندی عمر دراز داده نمی شود و از عمر هیچ کس کاسته نمی گردد مگر این که هم مدت عمر او و هم سبب دراز یا کوتاه شدن آن در کتابی ثبت است. به یقین این تدبیر دقیق که حاکم بر جهان است بر خدا آسان است»

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ^{۴۰} «و با خدا معبودی دیگر مخوان خدایی جز او نیست جز ذات او همه چیز نابودشونده است فرمان از آن اوست و به سوی او بازگردانیده می شوید»

از نظر مولانا، انسان پس از چند مرگ به مرحله انسانیت رسیده است و تکامل او فرایند مردن هایی پی در پی و طی کردن مراحل است که در نهایت، آدمیت بوده است. از جماد به نبات، از نبات به حیوان و از حیوان به آدم؛ پس با مرگی دیگر میتواند به جایگاه ملائک دست یابد.

از جمادی مُردم و نامی شدم	وز نما مُردم به حیوان سرزدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملایک بال و پر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو	کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
بار دیگر از ملک پیران شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم چون ارغنون	گویدم کانا الیه راجعون (۳/۱۰-۳۹۰۵)

هر نفسی از مبدأ حرکت تا وصول بغایت بدور مرکز وجود می چرخد و از همانجائی که نزول نموده بطرف همان جا صعود می نماید و این است معنی آیه شریفه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ^{۴۱}»

«افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون^{۴۲}». «آیا گمان می کنید اینکه ما خلق کردیم شما را عبث و بیهوده و اینکه شما بسوی ما باز نمی گردید»

در این آیه مبارکه بخوبی تصریح می نماید که خلقت بشر برای این است که بازگشت بسوی حق نماید. مولانا تطوّرات دگرگونی های ماده را در سیر تکاملی تا رسیدن به انسان در نظر داشته. چه هیچ مرحله از مراحل وجود انسانی ترک مرحله ی قبل نیست، بلکه تکامل آن است. یعنی صورتی بر صورت های قبل افزوده می شود. پس انسان همان حیوان است که از طرف واهب الصّور، صورت انسانی پذیرفته و به داشتن نفس قدسی و دل جان تشریف یافته است.

آمده اول به اقلیم جماد	و از جمادی در نباتی او فتاد
سال ها اندر نباتی عمر کرد	و از جمادی یاد نآورد از نبرد
و ز نباتی چون به حیوانی فتاد	نامدش حال نباتی هیچ یاد (۳۹/۴-۳۶۳۷)
باز از حیوان سوی انسانیش	می کشید آن خالقی که دانیش (۴/۳۶۴۶)

و پس از آنکه انسان بحد رشد رسید آن وقت یکی از دو راه را اختیار می کند:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا^{۴۳}

۳۸ فاطر آیه ۱۱

۳۹ قصص آیه ۸۸

۴۰ بقره آیه ۱۵۶

۴۱ مومنون آیه ۱۱۵

۴۲ انسان آیه ۷۶

ذَلِكِ بِمَا قَدَّمْتُمْ آيَدِيكُمْ^{۴۴}

فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ^{۴۵}

(آیات ۲۵۳ بقره، ۱۴۵ آل عمران، ۱۰۷، ۱۳۷، ۱۴۸ و ۱۴۹ انعام، ۱۸۷ اعراف، ۴۲ انفال، ۵۱ و ۵۲ توبه، ۹۹ و ۱۰۰ یونس، ۳۷ و ۳۸ احزاب، ۱۱ فاطر، ۴۵ سجده، ۸ و ۱۲ شوری، ۲۰ زخرف، ۴۹ و ۵۲ - ۵۳ قمر، ۲۲ حدید، ۵ حشر، ۱۱ تغابن، ۱۲ طلاق، ۳۱ و ۵۶ مدثر، ۳۰ و ۳۱ دهر و ۲۹ تکویر)

آدمیزاده طرفه معجونى است کز فرشته سرشته و ز حیوان
گر کند میل این، شود پس از این وار کند میل آن شود به از آن^{۴۶}

انسان یا کسب معرفت و فضیلت کند و بسعادت ابدی نائل گردد:

وَمَنْ يُوقِ شَحْنَهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^{۴۷}

و هر کس از بخل و آز نفس خود مصون بماند و از بخشش اموال خود و از این که مالی در اختیار دیگران نهاده شود، دلتنگ نشود، آنانند سعادت‌مندان.

کوزه چشم حریمان پُر نشد تا صدف قانع نشد، پُر دُرّ نشد (۲۱/۱)

أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ^{۴۸}

"و اما کسانی که نیکبخت اند، تا آسمان ها و زمین برقرار است جاودانه در بهشت خواهند بود، مگر این که پروردگارت جز این را بخواهد، که البته نخواهد خواست، زیرا بهشت را به عنوان عطایی پایان ناپذیر مقرر کرده است"

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^{۴۹}

زیرا آنچه از دنیا در اختیار شماست از بین می رود، ولی پاداش هایی که نزد خداست ماندگار است، و ما قطعاً پاداش کسانی را که در وفاداری به پیمان خدا شکیبا بوده اند، بر پایه بهترین کارهایی که انجام داده اند عطا می کنیم.

رفته در صحرای بی چون، جان شان روح شان آسوده و آبدان شان (۳۹۵/۱)

روح لطیف و مجرد خلایق به عالم مثال رفته و روح حیوانی و کالبدشان در زمین آرمیده است:

چون به حق بیدار نبود جان ما هست بیداری، چو در بندان ما (۴۱۰/۱)

الْحَذَرُ اِي مَوْمِنَانَ كَانِ فِي شِمَاسْتِ دَر شَمَا بَسِ عَالَمِ بِي مَنْتَهَاسْتِ (۳۳۰/۱)

یا از هوای نفس پیروی میکند و آن طایر قدسی روح را در محبس تنگنای طبیعت با پر و بال شکسته محبوس می کند و خود را در فروترین درکات نازل می گرداند

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ^{۵۰}»

روح می بردت سوی چرخ برین سوی آب و گل شدی در اسفلین

خویشتن را مسخ کردی زین سفول زان وجودی که بد آن رشک عقول (۳۸/۱-۵۳۷)

«ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهَهُمُ الْأَمَلُ^{۵۱}»

۴۳ آل عمران آیه ۳

۴۴ کهف آیه ۱۸

۴۵ کشکول شیخ بهایی/دفتر ۵ قسمت ۲/بخش ۵ قسمت ۱

۴۶ حشر آیه ۹

۴۷ هود آیه ۱۰

۴۸ نحل آیه ۹۶

۴۹ اعراف آیه ۱۷۹

۵۰ حجر آیه ۳

إِنَّهٗ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا^{۵۲} و بسیار ستمگر و بسیار نادان است.
 إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ^{۵۳} او نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است .
 نا سپاسی و فراموشی تو یاد نآورد از عسل نوشی تو
 لاجرم آن راه بر تو بسته شد چون دل اهل دل از تو خسته شد (۳ / ۳۱۱-۱۰)
 كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي^{۵۴} او آنگاه که خود را مستغنی می‌بیند طغیان می‌کند
 چونک مستغنی شد او ، طاغی شود خر چو بار انداخت ، اسکیزه شود (۴ / ۳۶۲۵)
 زانک انسان در غنا ، طاغی شود همچو پیل خواب بین ، یاغی شود (۳ / ۴۲۰۰)
 كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا^{۵۵} عجول و شتابگر است .
 إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا^{۵۶} چون شر به او رسد ، بی تاب است.
 لیک چون رنجی دهد بدبخت را او گریزند به کفران رخت را (۴ / ۲۹۱۴)
 ترکش عمرش تهی شد عمر رفت از دویدن در شکار سایه ، تفت (۱ / ۴۲۱)
 وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ^{۵۷}
 و هرگاه به سختی بیفتد و خود را گرفتار ببیند ما را در هر حال (به یک پهلو افتاده و یا نشسته و یا ایستاده) می‌خواند؛ همین
 که گرفتاری را از او برطرف کنیم گویی چنین حادثه‌ای پیش نیامده است.
 كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا^{۵۸} او تنگ چشم و ممسک است .
 كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا^{۵۹} او مجادله‌گرترین مخلوق است .
 إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا^{۶۰}
 او حریص آفریده شده است. اگر بدی به او رسد جزع کننده است و اگر نعمت به او رسد بخل کننده است .
 پس علت سقوط انسان همکاری نفس اماره با شیطان است بنابراین اگر آدمی شخصیت حقیقی خود را نشناسد نفس اماره اش
 قوت میگیرد و مانع رسیدن به کمال می شود :

هست تن چون ریسمان بر پای جان می کشاند بر زمینش زاسمان (۶ / ۲۷۳۵)
 خلق مست آرزویند و هوا زان پذیرایند دستان تو را (۲ / ۲۷۴۲)
 خویشتن نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی (۳ / ۱۰۰۰)

۵۱ احزاب آیه ۷۲

۵۲ حج آیه ۶۶

۵۳ علق آیه ۶

۵۴ اسراء آیه ۱۱

۵۵ معارج آیه ۲۰

۵۶ یونس آیه ۱۲

۵۷ اسراء آیه ۱۰۰

۵۸ کهف آیه ۵۴۰

۵۹ معارج آیه ۱۹-۲۱

نتیجه گیری

ارزش انسان نزد خداوند متعال به جنبه روحانی و ملکوتی انسان است، خداوند متعال به انسان اختیار داده تا به اختیار خود رشد کند، اینکه چرا خداوند در کنار بعد ملکوتی انسان، خوی حیوانی در وی قرار داده به فلسفه آفرینش انسان بر میگردد. تربیت انسان برتر هدف از خلقت جهان است و ظهور کمالاتی است که در درون وی است. انسانی که از روح حضرت حق جل و جلاله بر کالبدش دمیده شد و با تعلیم اسمای الهی، مفتخر به نشانی شد که پیش از او هیچ موجودی به آن دست نیافته بود؛ بدینسان، مقام خلافت الهی را در زمین به دست آورد و مظهر اوصاف و واسطه فیض الهی گشت و بر ملائکه امر شد که بر او سجده زنند و تمام ملائکه به جز ابلیس بر او سجده تعظیم فرو آوردند، امانتدار الهی شد امانتی که با پذیرش آن بر تمام هستی ولایت یافت و با تعلیم الهی به مقام والایی دست پیدا نمود که هیچ یک از موجودات را به آن راه نیست و این نشانگر ارزش و مقام انسان در نظام هستی است. فلسفه آفرینش رسیدن انسان به کمال است و برای طی کردن مسیر انسان باید سختی ها و تلاش های زیادی را متحمل گردد و از گذر گاه های سختی عبور کند و خداوند برای اینکه اولنک المقربون خود را پیدا کند در وجود انسان دو دشمن، درونی که همان هواهای نفسانی و دشمن بیرونی که همان ابلیس می باشد را قرار داده. اینجاست که مشخص میشود هرکسی نمی تواند جزء خاصان و اولیاء الله باشد. انسان بدلیل دارا بودن اوصاف نیکو و زشت، از یک سو می تواند از همه مخلوقات جهان آفرینش برتر باشد و از سوی دیگر از حیوانات پست تر شود که جهت آن از اطاعت و عبودیت خالصانه انسان مشخص می شود؛ ولی در کل، نوع انسان و به طور بارز انسان کامل، بر تمام هستی برتری دارد.

از نظر مولانا، آدمی که جامع همه اسما و صفات بود؛ اگر در همان جایگاه بهشت میماند، عالم بی روح میماند و شناخته نمیشد. پس باید ابلیس بر آدم سجده نمیکرد تا رانده شود و انسان را اغوا کند و انسان رانده شده، به زمین بیاید تا ظهور اسما و صفات اتفاق بیفتد. و اگر این اتفاقات نمی افتاد، دیگر آدمی، نقش آدمیت نداشت و جایگاه واقعی وی مشخص نمی شد

یک نشان آدم آن بود از ازل	که ملایک سرنهندش از محل
یک نشان دیگر آنکه آن بلیس	ننهدش سر که منم شاه و رئیس
پس اگر ابلیس هم ساجد شدی	او نبود آدم، او غیری بدی
هم سجود هر ملک میزان اوست	هم ججود آن غدو برهان اوست (۲۲-۲۱۱۹/۲)

منابع

- ۱- ابن عربی، (۱۳۸۹). فصوص الحکم. (ترجمه: محمد خواجوی). تهران: انتشارات مولی
- ۲- امیری، سید محمد، کریم زاده شوشتری، زهرا (۱۳۸۷). شکرریزوحی در مثنوی. اراک: انتشارات دانشگاه آزاد
- ۳- بابایی، احمد علی (۱۳۷۸). برگزیده تفسیر نمونه. تهران: انتشارات دارالکتب اسلامیة
- ۴- بابائیان، عباس (۱۳۸۹). ۴۰۰ نکته از تفسیر نور. تهران: انتشارات مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن
- ۵- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). شمس الوحی تبریزی. قم: انتشارات اسرا
- ۶- رضایی اصفهانی، محمد علی، حسین، صدیق. (۱۳۹۳) بررسی تطبیقی تفسیر آیه کرامت. فصلنامه مطالعات تفسیری، ۱۹، (۳)، ۱۱۱-۱۲۶
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴). سر نی. تهران: انتشارات علمی
- ۸- زمانی، کریم (۱۳۸۳). شرح جامع مثنوی. تهران: انتشارات اطلاعات
- ۹- سبحانی، جعفر (۱۳۷۵). منشور جاوید. قم: انتشارات اسلامی
- ۱۰- طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۶۳). المیزان. (ترجمه: موسوی همدانی، سید محمد باقر). قم: انتشارات اسلامی
- ۱۱- محمدی ری شهری، محمد (۱۳۹۳). انسان شناسی از منظر قرآن و حدیث. تهران: انتشارات دار الحدیث
- ۱۲- مشیدی، جلیل (۱۳۸۴). انتقادی بر مثنوی نگرشاندیشه های مولوی. اراک: انتشارات دانشگاه آزاد

دوره ۲، شماره ۳/۱، پاییز ۱۳۹۵، صفحات ۵۱۸-۵۳۴

- ۱۳- مشیدی، جلیل (۱۳۷۹). کلام در کلام مولوی. اراک: انتشارات دانشگاه آزاد
- ۱۴- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۶۶). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الاسلامیه
- ۱۵- نصری، عبدالله (۱۳۶۸). مبانی انسان‌شناسی در قرآن. تهران: جهاد دانشگاهی
- ۱۶- رازِ توصیف دوگانه انسان در قرآن. علی‌محمدی .

17- <http://www.qabas.net/nashrie/marefat/archive/136/09.htm>